

دنیای تو، مسافرت بین المللی

«گروه ادبیات اندیشه پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی»

سفرها با یکی از میزبانهایشان در برزیل (شخصی بنام پروتوس) آشنا می‌شود و قرار ازدواج می‌گذارد. البته در طی داستان، یک رابطه عاطفی بین تتو و فاتو - دخترک مسلمان آفریقایی - به وجود می‌آید.

عمه تتو، در طول سفر، هر بار یک معما برای او مطرح می‌کند، و تتو هم به دنبال حل آن معما می‌رود، بیشتر این معماها هم مبتنی بر این است که در طول سفر به کجا می‌روند و چه چیزی را می‌خواهند ببینند. اغلب هم تتو از کشف این معماها بازمی‌ماند، و با تلفن همراهش با فاتو تماس می‌گیرد، و او راهنمایش می‌کند. گویی فاتو به نوعی، با چگونگی سفرهای تتو آشناست. البته داستان یک حادثه فرعی دیگر هم دارد. به این ترتیب که در

داستانی درباره تاریخ ادبیات

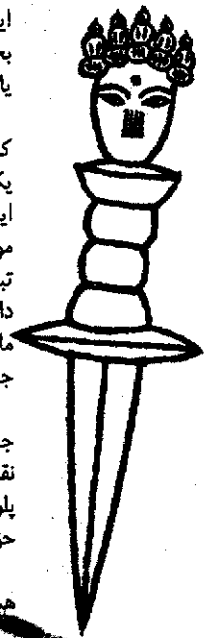
محمد رضا سرشار: «دنیای تو»، چاپ اولش سال ۱۹۹۷ است. در حال حاضر حدود ۶ سال از چاپ کتاب می‌گذرد. حدود ۴ ماه بعد از چاپ زبان فرانسه به فارسی ترجمه شده است. ناشر فرانسوی، همانی است که دنیای صوفی را چاپ کرده بود. که در اصل دنیای صوفی را از زبان نروژی به فرانسه ترجمه و چاپ کرده بودند. نویسنده، خانم کاترین کلمان فیلسوفدان و کسی بوده که زمان نگارش این اثر ۵۸ ساله بوده (متولد ۱۹۳۹ است). در کتاب نوشته شده: فیلسوف و رمان‌نویس معاصر فرانسه که در دنیای ادب این کشور، شهرت دارد. کاترین کلمان متولد فرانسه است. بعد از ۴ سال اقامت در هند و ۵ سال اقامت در اطریش، از ده سال پیش، محل سکونت خود را آفریقا انتخاب کرده و آثار متعددی درباره مردم‌شناسی و روانکاوی دارد. این نویسنده حدود ده رمان به رشته تحریر درآورده است. اسم اصلی کتاب حاضر «سفر تتو» بوده، که ناشر ایرانی آن را به اسم «دنیای تو» چاپ کرده تا اسم آن با کتاب «دنیای صوفی» هماهنگ باشد. اثر، همان طور که دوستان خوانده‌اند، درباره پسر بچه ۱۴ ساله‌ای به نام تتو تدویر است؛ که به اختصار او را تتو می‌نامند. این اسمی یونانی است؛ به معنی «هدیه خداوند» یا همان «خداداد» خودمان. مادری به اسم ملینا دارد که اصالتاً یونانی است. خانواده او در سال ۱۹۶۷، یعنی زمان کودتای سرهنگان در یونان، مجبور به مهاجرت به فرانسه می‌شوند. بعد که سرهنگان در یونان کنار گذاشته می‌شوند و حکومت دموکراسی برقرار می‌شود مادر تتو به یونان برمی‌گردد. مادر بزرگ تتو موزیسین و نوازنده ویلن است. پدر تتو یک فرانسوی به اسم ژرون است؛ که در دوره دانشجویی‌اش با ملینا آشنا شده است و با هم ازدواج کرده‌اند. مادر تتو در همان مدرسه‌ای که پسرش درس می‌خواند آموزگار است. پدر تتو رئیس یک مؤسسه تحقیقاتی متعلق به پاستور است. عمه مارتای تتو، دو شوهر کرده است. شوهر اولش زاپین بوده؛ که بعد از ۵ سال از او جدا شده و شوهر دومش استرالیایی بوده، و در تصادفی مرده، و ثروت بسیاری برای او باقی گذاشته است. زندگی مارتا، بعد از مرگ شوهرش، به گشت و گذار می‌گذرد. تتو ۲ خواهر دارد که از او بزرگترند. یکی «ایرن»، که به معنی صلح و آرامش است، و دیگری «آتنا»، که معنی‌اش خرد و فرزاندگی است. دختر بچه سنگالی سیاه‌پوشی به نام فاتو هم در همسایگی آنها زندگی می‌کند. پدر فاتو کارمند یونسکو است.

در طول این سفر، به هر کشوری که می‌روند از تتو آزمایش خون می‌گیرند. از لحظه‌ای که تتو طی یک شهود متوجه می‌شود که یک خواهر دوقلو داشته که مرده، حالش به تدریج رو به بهبودی می‌گذارد. در طول این مدت، هر بار به عالم خلصه‌ای فرو می‌رود، مرتب با خواهر دوقلوی مرده‌اش حرف می‌زند. هر بار که آزمایش خون می‌دهد بهتر شده است. آخرین آزمایش نشان می‌دهد که تتو بهبودی کامل حاصل کرده است، و به نوعی، زندگی جدیدی را شروع می‌کند. عمه‌اش هم طی این

زاین، تتو عاشق دختر جوانی به اسم «اشیکو» می‌شود. آنها با هم نزد عشق نوجوانانه می‌بازند؛ تا آنکه سرانجام به ناچار از هم جدا می‌شوند. اشیکو می‌گوید که من نامزدی دارم که یک فرانسوی کارمند سفارت فرانسه در زاین است. تتو هم درباره فاتو حرف می‌زند و از علاقه‌اش به او می‌گوید. این جدایی برای تتو بسیار غم‌انگیز است، اما نهایتاً آن را می‌پذیرد. اما این عشق یک تحول جسمانی در تتو به وجود می‌آورد. داستان، چند پیچ کوچک از این گونه خورده تا از حالت خطی دربیاید.

دکتر محسن پرویز: در برخوردی که تتو با دختر زاپینی پیدا می‌کند ظاهر، تحول و بلوغ جسمی هم برای او اتفاق می‌افتد. تا آنجایی که عمه‌اش متوجه می‌شود که قد او ده سانتی‌متر بلندتر شده است. نگاه عاشقانه تتو به اشیکو هم مشخص می‌کند که او بلوغ جسمانی پیدا کرده است.

محمد رضا سرشار: از آنجایی که این گونه آثار مبتنی بر درونمایه هستند و ساختار داستانی فقط لمایی است که می‌خواهد



این اثر را از خشکی مقاله علمی دربیابورد، فکر می‌کنم بهتر است بحث را از درونمایه این اثر شروع کنیم، و در انتها، اگر فرصت یا ضرورتی بود به سایر عناصر آن نیز بپردازیم.

دکتر محسن پرویز: به گمان من، حرف اصلی کتاب که شاید باید در آخر درباره‌اش صحبت می‌کردیم، این است که یک پلورالیزم دینی را مطرح می‌کند. اما هدف ظاهری نویسنده این است که ادیان مختلف را معرفی کند. حال تا چه اندازه موفق بوده، بعد باید درباره‌اش حرف بزنیم، حرف اصلی نویسنده تبلیغ پلورالیزم دینی است. اتفاقاً پشت جلد کتاب، خلاصه‌ای از داستان آمده، و در آن، جمله‌ای از کتاب نقل شده، و آن به عمه مارتا می‌گوید: «من قدرت پروردگار را احساس کردم و در همه جهان آن را یافتیم».

مخصوصاً کسی که در این سفر راهنمای تئوست - که در جای خودش به او هم باید اشاره کنیم - یعنی عمه مارتا، در نقش یک انسان همه چیزدان، در جاهایی تئو را به سمت این پلورالیزم هدایت می‌کند. از جمله اینکه، ممکن است همه حرف حق بزنند و دیدی که به این ماجرا دارند دید مثبتی باشد.

محمدرضا سرشما: دین عمه مارتا را هم بگویید چه هست؟

دکتر محسن پرویز: دین عمه مارتا را مشخص کرده‌اند. مارتا مسیحی می‌توید من به دین بودا گرایش می‌کردم.

محمدرضا سرشما: آخرش که به تبت می‌روند، به یکی از فرقه ادیان هند و چین علاقه نشان می‌دهد و از آن تعریف می‌کند.

دکتر محسن پرویز: در صفحه ۴۶۴ از زبان نصرت که تنها فردی است که سعی می‌کند اسلام را با تلقی خاص خودش به تئو معرفی بکند (البته شیخ سلیمان هم هست که سعی نمی‌کند اسلام را با جزئیاتش به او معرفی کند) می‌گوید: «نصرت با بیان استواری گفت: خداوند با قلوب مؤمنان به زبان خودشان حرف می‌زند. او با موسی به زبان عبری سخن گفت با عیسی به زبان آرامی و با محمد به زبان عربی. برای ما عشق به خداوند اهمیتی بیش از زبان دارد».

در یک بخشهایی، از زبان عمه مارتا می‌گوید (صفحه ۴۶۰، «از عشق به تعصب») (فراز آخرش را می‌خوانم): «تئو با نوعی تردید گفت نه، من خودم باید به چشم ببینم».

آنجایی که می‌گوید برویم و مکه را ببینیم، عمه‌اش می‌گوید رفتن به آنجا امکان‌پذیر نیست و ما را راه نمی‌دهند. «من مطمئن نیستم که همه مسلمانها مثل شیخ اورشلیمی من باشند». آن شیخ هم مبلغ پلورالیزم است.

عمه‌اش می‌گوید و همه هندوان نیز مه‌ناجی نمی‌شوند. دیانت فارغ از افراد متعصب وجود ندارد. اما بدون تعصب، تساهل نیز نخواهد بود. این، قاعده و اصل است.

البته فکر می‌کنم این دو جمله را بد ترجمه کرده باشند و یک چیز دیگری منظور نویسنده بوده است.

«موضوع این است که تو فقط اصحاب تساهل را می‌شناسی. من فقط بهترینها را می‌بینم و هیچوقت بدترینها را نمی‌بینم. آنها که بدترند اصلاً تو گفتگو نمی‌کنند و اصلاً نمی‌خواهند که تو همه ادیان را با هم مطالعه کنی. معتقدند که فقط مال آنها حقیقت است».

«در نهایت به چه دلیل کمال‌گرایان فاقد تساهل و تحمل‌اند، ناراحت‌کننده است؛ ولی منطقی است. می‌بینی تعصب‌گرایان در زمین فقر زاده می‌شوند».

بعد توضیح می‌دهد که اینها چه جور آدم‌هایی هستند. مثلاً در صفحه ۴۲۸ باز می‌گوید: «کوچولوی نادان! در آغاز همین قرن، در سال ۱۹۰۵، کلیسای کاتولیک قدرت ویژه‌ای بخصوص در آموزش و پرورش مردم داشت. جمهوری خواهان که خود را میراث‌دار انقلاب فرانسه می‌دانستند یک بار برای همیشه تصمیم گرفتند رابطه کلیسا و دولت را که تا آن زمان به کشیشان حقوق می‌پرداخت قطع کنند».

تئو گفت: عجب! اگر به کشیش‌ها حقوق می‌دادند پس چه تفاوتی وجود داشت؟ اگر قرار بود کاتولیک مذهب رسمی باشد پس تکلیف اقلیت‌ها چه می‌شد؟

- قبیل از ۱۹۰۵ تعلیمات دینی در مدارس اجباری بود، و فاتوی تو هم که مسلمان بود، مجبور می‌شد تعلیمات دینی مسیحی را در مدرسه بخواند.

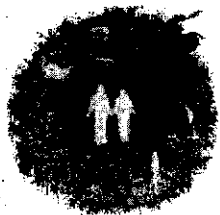
تئو به شسوخی گفت: خوب، دو تایی با هم حسابی تفریح می‌کردیم».

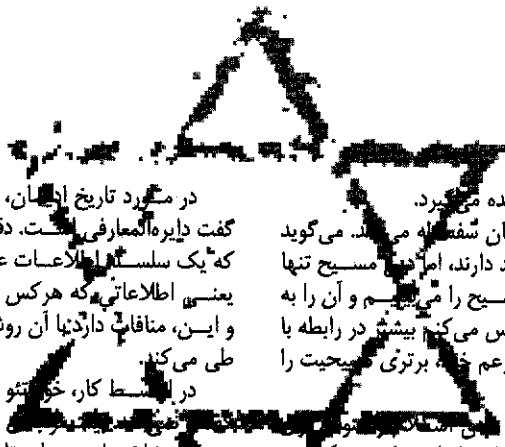
باز جواب می‌دهد: «آیا تو می‌خواهی فاتو را مسیحی کنی؟ و در اسرائیل، کدامها را ترجیح می‌دهی؟ غیرمذهبی‌ها لایکها را یا متعصبان را؟»

جواب می‌دهد: «لایکها را. اما این مطلب مانع آن نیست که در مدارس تعلیمات دینی درس دهند و مذاهب را بیاموزند. عمه مارتا گفت: اگر منظورت همه مذاهب باشد، کاملاً موافقم. باید تاریخ مذاهب را در مدرسه به دانش‌آموزان بیاموزند، ولی نه مذاهب را».

کامران پارسی‌نژاد: از آنجایی که این رمان جزو رمانهای عقاید تئوی می‌شود لاجرم مبحث درونمایه یکی از وسیع‌ترین بحثهایی است که اسکلت‌بندی و زیرساخت داستان را شکل می‌دهد. معمولاً در رمانهای عقاید می‌شود یک درونمایه اصلی پیدا کرد. اما از آنجا که درونمایه‌های فرعی‌تر گاه به دهها درونمایه می‌رسد، تشخیص درونمایه اصلی مشکل است. همان‌طور که دکتر پرویز اشاره کردند درونمایه اصلی که نویسنده در انتهای‌اش می‌خواهد، مطرح کند همان تلفیق ادیان است. از دیدگان ایشان حقیقت و خدا یکی است. پس چه اشکالی دارد که این مرزها را برداریم و هر کس با توجه به توانایی‌های فردی خودش بتواند خدا را پرستش کند. در این راستا، تهاجم شدیدی به تعصبات ادیان می‌شود و نویسنده هر جایی که تعصبی دینی دیده، آن را مورد تهاجم قرار داده. بخصوص تعصبات یهودی را به تسخر گرفته.

اما من بیشتر دلم می‌خواهد درباره‌ی درونمایه‌های فرعی‌تر صحبت کنم؛ در ارتباط با یک سلسله نقشه‌ها که نویسنده برای این کتاب کشیده و سعی کرده آنها را دنبال کند مسئله مهمی که به آن برخورد کردم، اسلام است. نویسنده بسیار جلددار و مریز با اسلام برخورد کرده، و در ارتباط با آن، تا جایی که توانسته طفره رفته است. از جمله اینکه نویسنده از پذیرش کامل‌تر بودن دین اسلام نسبت به مسیحیت سرباز می‌زند. به‌طور مثال در صفحه ۲۵، ابتدا خیلی مختصر از یهودیان صحبت می‌کند. به این مسئله اشاره می‌کند که یهودیان در انتظار مسیح به سر می‌برند. طبق آیین یهود، پیامبر بعدی که می‌آید، منجی است؛ و یهودیان نمی‌خواهند مسیح را تأیید کنند. طبق رابطه‌ای که وجود دارد باید تسلسلی وجود داشته باشد. بعد از مسیحیت باید اسلام را مطرح کند. با اینکه حتی در یکی از انتجیله‌ها نام احمد هم ذکر شده است. اما بعد از یهودیت، بلافاصله اسلام را مطرح می‌کند. یعنی اول یهود را توضیح می‌دهد، سپس از آن درباره‌ی مسلمانان صحبت می‌کند دوباره درباره مسیحیان حرف می‌زند و





رابطه تاریخی و تسلسل آنها را نادیده می‌گیرد. در جای دیگری، درباره مسیحیان سفینه می‌گوید همه ادیان رابطه شנוایی با خداوند دارند، اما دین مسیح تنها دین برتری است که ما وجود مسیح را می‌بینیم و آن را به صورت عینی درک می‌کنیم و احساس می‌کنیم. بیشتر در رابطه با اسلام این را مطرح کرده، که به زعم خود برتری مسیحیت را به اسلام نشان بدهد.

مسئله بعدی، کنار هم قرار دادن مسیحیت و اسلام است. نویسنده شخصیت‌های داستان را وارد ترکیه می‌کند. در صورتی که کشورهای دیگری هم می‌توانستند در داستان مطرح شوند. در ترکیه، کسی که از اسلام دفاع می‌کند شخصی صوفی است که اندیشه‌اش و توصیفاتش با اندیشه و عرفان اسلامی تفاوت‌های بسیاری دارد. او تأکید بسیاری بر مسئله تساهل دارد که می‌تواند جزو درونمایه‌های فرعی این اثر باشد که برای نویسنده بسیار مهم است. در کنار آن یک سلسله مراسم مذهبی خرافی را به تصویر می‌کشد. همان‌طور که موقع توضیح دادن دین یهود از این قبیل مراسم خرافی زیاد استفاده کرده بود، در همین راستا می‌گوید که ما می‌توانیم تعدادی از مسائل دینی را با هم تلفیق کنیم و دینی جدید خلق کنیم که برای مردم قابل قبول باشد.

مورد بعدی که اسلام در سنگاپور دنبال می‌شود باز یکسری فرقه‌گرایی‌ها مطرح می‌شود تا آن ایدئولوژی اصیل اسلامی مطرح نشود. در پایان کتاب هم به نظرم با اعلام مرگ شیخ سلیمان، قضیه‌ای را به‌طور نمادین می‌خواهد مطرح می‌کند. چون همه گروه‌ها هستند جز اسلام.

احمد شاکری: ساختار کتاب می‌تواند برای ما مرجعی باشد تا درباره‌اش قضاوت کنیم. این کتابی است - طبق آنچه در ابتدای رمان آمده - که تاریخ ادیان را بررسی می‌کند. تاریخ معمولاً مجموعه حوادث و وقایعی را که در مکان و زمانی خاص اتفاق افتاده بیان می‌کند. یک تاریخگو اگر نخواهد بیانی تحلیلی داشته باشد صرفاً به این بسنده می‌کند که به ترتیب وقوع، یکسری حوادث را در آیین‌های مختلف بررسی کند. اما در این کتاب صرفاً تاریخ بیان نشده و غرض از نوشتن این کتاب، تاریخ‌نگویی نبوده است. چون ما با راوی‌ای مواجه هستیم که خودش نظر می‌دهد و انگیزه‌اش از برخورد با ادیان مختلف، کشف حقیقت است؛ تا به یک مفهوم جدید از دین و خدا برسد. مقداری از پرسش‌ها، به راوی برمی‌گردد، که او کیست؟ اشاره شد که این دو شخصیت قرابت‌هایی با هم دارند. عمه مارتا یک نگاه کلی به مقوله مذهب دارد و تئو نسیت به مذهب خالی الذهن است. پس طبعاً حرکتش به آن سمت است که یکی از این مذاهب را بپذیرد.

محمد رضا سرشار: پدر و مادر تئو به این نتیجه رسیده بوده‌اند که هیچ آموزش مذهبی به هیچ‌کدام از فرزندان‌شان ندهند. حتی آن چیزی را که در مسیحیت رایج است به آنها آموزش نداده‌اند. قصدشان هم این است که وقتی آنها به سن تشخیص و انتخاب می‌رسند بر اساس آگاهی و به اختیار مذهبی را برگزینند.

احمد شاکری: اگر به راوی‌ها نگاه کنیم، می‌بینیم آن چیزی که برایشان طراحی شده و اطلاعاتی که باید بدهند و آن مسیر گفتگوها، مبتنی بر کشف حقیقت نیست. درحقیقت کتاب میان آنچه که صرفاً تاریخ ادیان را بگوید یا اینکه شخصی را هدایت کند به سمتی که بتواند در مورد ادیان قضاوت بکند، به نوعی مردد باقی ماند.

در مورد تاریخ ادیان، اکثر اطلاعاتی که آمده، می‌شود گفت دایره‌المعارفی نیست. دقیقاً تئو به مثابه گردشگری است که یک سلسله اطلاعات عمومی از ادیان به دست می‌آورد. یعنی اطلاعاتی که هرکس دیگر هم می‌تواند داشته باشد. و این، مناقاب دارد با آن روشی که تئو برای نیل به حقیقت طی می‌کند.

در اوسط کار، خود تئو بر مبنای علمی و تحلیلی با افراد مذهبی برخورد می‌کند. در مورد مسیحیت، کشف یکسری اطلاعات را دارد. بیشتر به شاخه‌ها می‌پردازد تا به ریشه، در مورد اسلام یا در مورد یهودیت، آن چیزی که توجه تئو را جلب می‌کند بیشتر فروعات مذهبی است، یا سلک و سلوک‌هایی است که در این ادیان وجود دارد. در صورتی که در کشف حقیقت از مبدأ هستی و خدا، پرسش‌ها می‌تواند فلسفی باشد، نه اینکه جزئیات را مد نظر قرار بدهد.

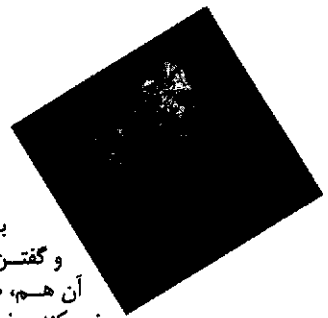
نکته بعد اینکه، انگار قرار است که تئو درباره‌ی خداوند و درستی و نادرستی ادیان تحقیق بکند، اما می‌بینیم بیشتر اطلاعاتی که در این زمینه در اثر مطرح شده، بسیار کم است. شاید شخصیتی که برای این داستان انتخاب شده هم مناسب نباشد. تئو چهارده ساله اطلاعات و جستجوی عقلی‌اش آن قدر دقیق و عمیق نیست، و بیشتر به ظواهر ادیان اکتفا می‌کند.

نکته مهم دیگر اینست که بخش‌های عقاید، احکام و اخلاق را باید تفکیک کنیم. باید بتوانیم هریک از این موضوعات را باز، و درباره‌ی هر کدام مسائلی را بر آن موضوع باز کنیم، به‌طوری که بتوانیم در مورد ریشه‌های عقاید صحبت بکنیم؛ یعنی پذیرش اصولی که در عقاید آمده است. یا در مورد احکامی که با پذیرش اصول عقاید بر مکلف بار می‌شوند صحبت کنیم. در اینجا اصلاً تفکیکی نشده. لذا می‌بینیم گفتگوی تئو با شیخ سلیمان یا سایر افراد، خلط میان این سه مبحث است، یعنی تسو بعضی مواقع از مبانی اخلاق ایراد می‌گیرد، بعضی مواقع فروعات و احکام فقهی را مورد سؤال قرار می‌دهد، و برخی سؤال‌هایش مربوط به مبانی اعتقادی است. نگرش کتاب هم ضعیف است؛ و به‌جای اینکه به کشف تناقض در میان ادیان بپردازد، در نهایت آنها را با هم جمع می‌کند. به هر حال درست است که همه ادیان وجود خدا را قبول دارند، اما وجود خدا نمی‌تواند تکلیف خاصی را برای انسان‌هایی که می‌خواهند متدین باشند و شریعت و احکام و اخلاقی داشته باشند تعیین کند و به تنهایی کافی باشد. لذا به تناقض که در قبول ادیان هست نمی‌رسد.

نگرش تئو به خدا هم نگرش دقیقی نیست. او خدا را بر اساس صفات جمال و جلاله یک تفسیر انسانی می‌کند. درحالی‌که صفت جمال و جلاله خداوند هم از یک منشأ و منبع هست، که در فلسفه اسلامی هم درباره‌اش زیاد بحث شده است.



درونمایه اصلی که نویسنده در انتهایش خواهد مطرح کند همان تلفیق ادیان است. از دیدگان ایشان حقیقت و خدا یکی است. پس چه اشکالی دارد که این مرزها را برداریم و هرکس با توجه به تواناییهای فردی خودش بتواند خدا را پرستش کند. در این راستا، تهاجم شدیدتری به تعصبات ادیان می‌شود و نویسنده هر جایی که تعصبی دینی دیده، آن را مورد تهاجم قرار داده است.



به هرحال، داستان میان تحلیل تاریخی و گفتن تاریخ متحیر است، و نتیجه‌گیری نهایی آن هم، ظاهری و صوری است و خواننده را مجاب نمی‌کند. مخصوصاً خواننده‌ای که به یکی از این ادیان گرایش دارد.

مینیژه آرمین: همان‌طور که دوستان گفتند، در اثر، عمدتاً اطلاعات دایره‌المعارفی داده شده است؛ که همان هم، در بسیاری از جاها تبدیل به سخنرانی می‌شود. واقعاً نویسنده در این زمینه کاری خلاق نکرده، و موضوع را با شخصیت و حرکت داستان ترکیب جذابی نکرده است. مرگ شیخ سلیمان مرگی سمبلیک است. گویی اسلامی که شیخ سلیمان مظهر آن است تمام شده است. نکته مثبتی که در آخر داستان آمده بود، طرح ازدواج تتو با فاتو بود که هم مسلمان است و هم سیاه‌پوست نویسنده در این امر، دو جنبه را در نظر می‌گیرد: یکی نفی تعصب مذهبی و دیگری تعصب نژادپرستانه؛ که به اعتقاد من مثبت است.

فاتو را می‌توان مظهر یک اسلام تازه و نوین دانست؛ که البته ممکن است خود من بسبب بسیاری از جنبه‌های آن را (مثل رعایت نکردن حجاب و...) قبول نداشته باشم. پس یک سؤال برای من مطرح شده که دوست دارم از این دیدگاه هم به کتاب نگاه بشود. آن هم اینکه، چرا جامعه انسانی به طرف نوعی تساهل و تسامح نسبت به تمام ادیان پیش می‌رود؟ به نظر من، آنچه در این کتاب موفقیت‌آمیز است، اطلاعات و شخصیت‌پردازی‌اش نیست، بلکه مطرح کردن این سؤال و نیاز است که جامعه انسانی امروزه با آن رویه‌روست، و درگیر کردن اثر با این مسئله است. البته به درستی به این سؤال پاسخ نمی‌دهد، اما با ریشه‌یابی‌هایی که کرده - با اینکه به‌طور کامل درست نیست - آنها را مطرح کرده. بخصوص در مورد آیین مسیحیت. در بعضی حکومتها غالباً دین با نوعی تعصب و بدتر از آن غرور دینی همراه می‌شود. درحالی‌که آنچه مذاهب را از آن حالت روحانی ارتباط عالی با خدا جدا کرده، همان غرور و تعصبات دینی در حکومتهاست. کتاب نه به‌طور کامل، اما ضمنی، به این موضوع پرداخته است.

سهیلا عبدالحسینی: اهم نکات گفته شد. اما اگر زیرمجموعه آنها هم بیان شود، فکر می‌کنم موضوع بازتر می‌شود. هرچند ممکن است در آن، نکات تکراری فراوانی دیده شود.

کتاب اعتراضی است از سوی یک نویسنده غربی، درباره‌ی جای خالی معنویت در آن خطه که البته بخشی از این کشورهای غربی، در قرن اخیر به این نکته رسیده‌اند که زندگی بدون یک قبله معنوی، مشکل‌ساز است. هرچند روشنفکرهایشان، باز هم این امر را به سختی پذیرفتند.

لزوم اعتقاد به اولوہیت، در این کتاب بازتاب زیادی دارد. شخصیت اصلی رمان، تتو، نوجوانی است که به بلوغ نرسیده و در جریان مطالعه درباره‌ی ادیان مختلف، به بلوغ می‌رسد، و آشکارا به زمینه‌های معنوی و فکری که باید داشته باشد می‌رسد.

این کتاب مفیدی است برای نوجوانانی از دنیا، از وضعیت آشفته معنوی‌ای که در آن به سر می‌برند، درواقع جسم تتو بیمار است، که برای آن راه علاج پیدا نمی‌کند. تکنولوژی کاری برای او نمی‌تواند بکند. اعتقاد عمه‌اش بر این است که از راه دیگری برای بهبودی تلاش کند، و موفق هم می‌شود. توفیقی که عمه تتو به آن می‌رسد، نشانگر این است که نسل جدید به این نیاز دارد که به معنویت بپردازند. اما اینکه کسب معنویت از

چه فرقه‌ای باشد و چه مذهبی آن را بیان کند، بسیار سطحی، توأم با اسامی و خدایان و الهه‌های متعدد بیان شده است. گاه از تک‌خدایی به چندخدایی می‌رسد، و ظاهراً هم برای نویسنده، فرقی نمی‌کند که این اعتقاد یک خدایی باشد یا یک میلیون خدایی. می‌خواهد بگوید که ما در ابتدا توجه خود را به معنویت معطوف بکنیم؛ و بعد انتخاب از میان ادیان را، با مختصاتی که می‌آورد، به خود شخص وامی‌گذارد. در ارائه این اطلاعات، البته اشتباهاتی هم دارد. به‌علاوه، برای خواننده، درک فلسفی خدایانی که از روم و هند و یونان و چین و مصر معرفی می‌کند، مشکل می‌شود. و چون هیچ زیربنای فلسفی و اندیشه در اثر مطرح نمی‌شود، رسیدن به فهم کامل این ادیان، مشکل است.

مسئله دیگری که در جریان مطالعه این اثر نسبت به آن حساس شدم، فلسطین بود. تتو ابتدای گردش و سفر را از بیت‌المقدس شروع می‌کند. در آنجا سه نفر هستند که نسبت به دین هم عنادی ندارند. چون خیلی با هم مراوده می‌کنند و در کنار هم، به تعلیم دادن تتو می‌پردازند. این سه نفر نماینده سه قشری هستند که در فلسطین زندگی می‌کنند. کاری ندارم که در درگیری بین فلسطینیها و اسرائیلیها حق با چه کسی است. اما از یک منظر بالاتر، وارد جایی می‌شویم که یکی از بزرگترین مناقشه‌های جهان درباره‌اش برپاست، و بر سر همین موضوع، هر روز عده‌ای آدم کشته می‌شود. چطور می‌شود به این راحتی از کنار این قضیه گذشت!

وجود شیخ سلیمان در فلسطین و اینکه به عمق اسلام اشاره‌ای نمی‌کند، برایم عجیب بود. ضمن اینکه در آخر ماجرا هم، این سلیمان است که از قصه حذف می‌شود. شاید همین سلیمان به‌عنوان نماینده قشر مسلمان در بیت‌المقدس است که باید از آنجا برود و نیاشد، تا همه بتوانند به اهداف دینی خود برسند.

اسلامی که در این کتاب معرفی شده، یکی از زبان شیخ سلیمان در فلسطین است، دیگری از زبان شیخه در مصر و یکی هم از زبان نصرت در ترکیه، در هر سه این توضیحات، اثری از اسلام به‌عنوان بزرگترین دین بعد از مسیحیت، ندیدم. مخصوصاً آنچه که نصرت درباره صوفیگری و تصوف می‌گوید و اسلام را به این شکل بیان می‌کند، فاقد مفهوم و روح معنوی اسلامی است. شیخه هم با آن رقصها و حرکات عجیبش، بیشتر به خرافات دامن می‌زند تا حقیقت اسلام.

نویسنده به راحتی از کنار شیخ سلیمان می‌گذرد، و ما از او توضیحات عمیقی راجع به اسلام نمی‌شنویم. اما آنچه درباره مسیحیت گفته می‌شود، از بیت‌المقدس شروع می‌شود و تا صفحه ۲۲۰ ادامه پیدا می‌کند، و مقایسه‌هایی بین این دین است با آیین یهود. در سؤال و جوابهایی که تتو با عمه مارتا انجام می‌دهد در مرحله اول گمان می‌کنیم که او ساز مخالف مسیحیت می‌زند. اما استنباطم این است که عمه مارتا با این جوابهایی که به سؤالات تتو می‌دهد، آن اشکالاتی را که مردم دنیا بر مسیحیت می‌گیرند رفع می‌کند و آنها را موجه و نیک جلوه می‌دهد.

آیینهایی که در مورد زن بیان می‌شود، طوری جلوه داده می‌شود که گویی در همه ادیان مشترک است!

در جای دیگر، نویسنده کاملاً از فرم‌گرها و فرمیست‌ها جانب‌داری می‌کند و بر ضد کمال‌گرایان صحبت می‌کند، و آنها را به‌عنوان افرادی بمب‌گذار معرفی می‌کند.

آرزو خمسه کجوری: تا آنجایی که من داستان را دنبال کردم، به این نتیجه رسیدم که از داستان نباید انتظار کتاب

تاریخ را داشت، و از تاریخ صرف هم آمیختن این دو با هم، جذابیت هر دو را در یک کتاب تاریخی می‌توانستند معرفی شود. چرا که جذابیتها را هم و آن کسی که در این کتاب ملاحظه می‌کند، در آن استان را در آن پیدا نمی‌کند. از لحاظ درونمایه هم اگر کتابی که همه در اعتقاد انسان حق را در آنچه در زندگی و شرایطی که بزود می‌آید، این هم با ذات داستان مغایرت ندارد چون در آنجا هم بگویم همه حق دارند. زیرا ما فقط کشتن و کاشتن را سرانجامی برستند.

محمدرضا سرشار در صفحات ۲۲ و ۲۳ از کلام این داستان آمده است. این جهت است که می‌کنم که بهتر بتوانیم درباره درونمایه داستان صحبت کنیم. در صفحه ۶۲۳ «پیش از عزیمت به اروپا، عمه مارتا یک دیدار دیگر در برنامه نیویورک خود داشت و عجیب آنکه برای این منظور باید از ساختمان سازمان ملل متحد در حالشیه رودخانه عبور می‌کرد».

کتاب «دنیای سوفی» را که در اینجا نقد می‌کردیم نهایتاً به این نتیجه رسیدیم که این کتاب باید به سفارش سازمان ملل متحد نوشته شده باشد. به احتمال قریب به یقین، این کتاب هم به سفارش سازمان ملل نوشته شده است.

در آن کتاب، افسری که از لبنان با سوفی مکاتبه می‌کرد، از افسران سازمان ملل و نیروهای حایل صلح این سازمان در آنجا بود. افسری که به فلسفه علاقه داشت و ترش هم همین تر سازمان ملل بود؛ حفظ وضع موجود در جهان، و تأکید بیش از اندازه بر صلح، به هر قیمت ممکن. چیزی که ابرقدرتها دهه‌های متمادی است روی آن تبلیغ می‌کنند. در این اثر، پدر فاتو، کارمند سازمان یونسکو (شاخه فرهنگی سازمان ملل) است و نهایتاً در دیداری که تتو از سنگال دارد حرف‌هایی اساسی در این باره می‌زند. در آخر داستان، باز پیش از سفر آخر، به نیویورک می‌روند و به سازمان ملل سر می‌زنند. «معبدی» که در سازمان ملل هست، و متعلق به فراماسون‌هاست.

«و مطابق معمول کنترل پلیس، آویختن علامت مخصوص به سینه، مقررات امنیتی، ایستادن در صف دیدارکنندگان... تتو می‌پرسد چگونه می‌توان یک فرد مذهبی را در چنین مکانی پیدا کرد؛ در سازمان ملل متحد؟»

توجه کنید: هر دو کتاب «دنیای سوفی» و «دنیای تتو»، یک ناشر فرانسوی دارد. طراحی روی جلد کتاب، تقریباً مثل هم است. دنیای سوفی تاریخ فلسفه در قالب داستان است و دنیای تتو تاریخ ادیان در این قالب.

«در این ماشین حل و فصل جنگ و دعوای [یعنی سازمان ملل] به من نگویید که این بنا، معبد صلح و آشتی است.

عمه مارتا بعد از گفتگو با یکی از نمایندگان موفق شد دری را که ورودی ساختمان بود به روی خود بگشاید. این در به روی محراب یا عبادتگاه ویژه ساختمان سازمان ملل باز می‌شد. محراب که در سالهای دهه پنجاه بنا شده محل عبادت کلیه مذاهب جهان است. - بدون صلیب، بدون تصاویر مقدسه، بدون مذبح، بدون تیر چوبی، بدون مجسمه یا اشیاء نذر کرده، بدون درخت، بدون تیسسم، یک باریکه نور، سنگ بزرگ آفرشته‌ای را روشن می‌کرد، هدیه کشور سوئد. یک سنگ سیاه عظیم هماتیت، که از معدنهای این مملکت استخراج شده بود.

دکتر نیلسن در این کتاب می‌گوید: «تو هم تفکر به آنجا می‌آمندی. عمه مارتا می‌گفت: «آلیست؟ نه؟»

«مادر بزرگ گفت: اما و بعد چه اتفاق می‌افتد؟»

تتو می‌گوید: «این همه در تنه درخت مشترک یادآوری شده است.»

مادر بزرگ اضافه کرد: «یعنی انسان در برابر خداوند تکالیفی دارد.»

تتو می‌گوید: «یک لحظه صبر کن! درخت مشترک ادیان فقط به تأکید بر این مطلب که خداوند خوب و مهربان است بسنده نمی‌کند. من در کنار این درخت، روی یک پلاکاره، توصیه‌های او را نوشته‌ام. زیرا تنه درخت جای کافی برای نوشتن آنها نداشت. «خداوند برای خیر و نیکی مردم است. لیکن به چند شرط: او را بستاینده، به درگاهش دعا کنند و به درگاهش قربانی بزنند. در غیر این صورت، خدا وحشت‌آفرین می‌شود، و برای تو، طوفان، تبعید، جنگ و خشکسالی و صاعقه می‌فرستد.»

مادر بزرگ افزود: «تو با هیچ خدای بدجنسی برخورد نکردی؟»

تتو می‌گوید: «یک لحظه صبر کن! درخت مشترک ادیان فقط به تأکید بر این مطلب که خداوند خوب و مهربان است بسنده نمی‌کند. من در کنار این درخت، روی یک پلاکاره، توصیه‌های او را نوشته‌ام. زیرا تنه درخت جای کافی برای نوشتن آنها نداشت. «خداوند برای خیر و نیکی مردم است. لیکن به چند شرط: او را بستاینده، به درگاهش دعا کنند و به درگاهش قربانی بزنند. در غیر این صورت، خدا وحشت‌آفرین می‌شود، و برای تو، طوفان، تبعید، جنگ و خشکسالی و صاعقه می‌فرستد.»

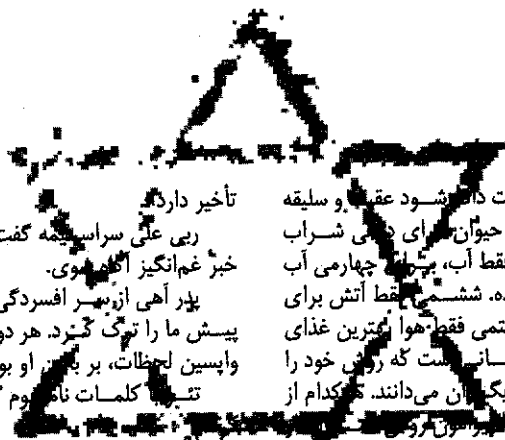
مادر بزرگ اضافه کرد: «یعنی انسان در برابر خداوند تکالیفی دارد.»

تتو می‌گوید: این همه در تنه درخت مشترک یادآوری شده است.

می‌خند چگونگی به کار بردن درخت، بخشی طولانی است. همه مذاهب می‌خواهند مردمان را گرد هم بیاورند و از آنان پاسداری و محافظت کنند؛ و برای رسیدن به مقصود سختگیرانه، چیزهایی طلب می‌کنند که به اندازه یک انگشت نیز انحراف از آنها قابل پذیرش نیست. یک درخت باید با آب پاک آبیاری شود. نمی‌توان در پای آن ادرار کرد. پس، مذاهب به پاکی و طهارت، سخت توجه دارند. خود این عمل نیز محافظت از انسان در برابر آلودگی است، و در درخت مشترک جای دارد. و دادن مواد غذایی به درخت نیز ضرورت دارد. که همان قربانی است. تا اینجا، همه با هم شباهت دارند.

مادر بزرگ گفت: «اما و بعد چه اتفاق می‌افتد؟»

تتو گفت: نخستین باغبانان خداوند می‌میرند. باغبانان بعدی با هم به نزاع برمی‌خیزند. که ظاهراً امری انسانی است. هر



تأخیر دارد.
 ربی علی سراسیمه گفت: او نمی تواند بیاید تو باید از این
 خبز غم انگیز آگاه شوی.
 پدر آهی از بهر آفسردگی برآورد و گفت: دوستان یک ماه
 پیش ما را ترک کردند. هر دو [یعنی یهودیت و مسیحیت] در
 واپسین لحظات، بر پیشانی او بودیم.
 تنبیه کلمات نامرئوم گفت: مرده است؟ چرا این کار را
 می کنی؟
 پاسخ جواب داد: زیرا زمانش فرا رسیده بود. [توجه کنید!]
 در بارامش تمام خاموش شد. می دانست که تو خاموش شده ای.
 او را دوست می داشت.

تتو روی تخته سنگی نشست و به گریه پرداخت. بازوان
 راهنمایانش بر اطراف او دایره ای رسم کرده بودند؛ یک درخت
 از دستهای نوازشگر [همان درخت مذهب]. صاعقه متبرک
 گفت: یکی از ما نمی بایست زنده بماند. [توجه کنید! این دیگر
 مردن معمولی نیست؛ از نظر آنها این جبر تاریخ است!] این
 نکته در ستاره ها نوشته شده بود. او از سالخورده ترین راهنمایان
 تو بود، تتو لیکن روح او باقی می ماند. این را می دانی؟ [همان
 روحی که در ادیان دیگر حل می شود].

بغض تتو ترکیب و گفت: فرق می کند. یک تن کم است.
 مادر بزرگ به صورتی که در دست داشت نگاه کرد و گفت:
 ببینم تتو، یک نفر دیگر هم کم است. ببینم آسمش چیست؟
 مادمازل اشیکو. [دختر زبانی جوانی که پیرو مذهب شینتو بود و
 با یک مسیحی فرانسوی ازدواج کرد].

صفحه دیگر * - دوست قدیس و پرهیزگار ما به بهشت الله
 رخت کشیده است. هیچ کس قلبی پاک تر از او نداشت. چنین
 نیست الی عاذر؟

خاخام پاسخ داد: او در یاد و خاطره ما زنده است. [ببینید!]
 اصل قضیه مورد اشاره گوینده را تأیید نمی کند! این است
 فرایافت ما یهودیان از جاودانگی و ابدیت. مردگان در قلب ما
 زنده می مانند. در درون خودت جستجو کن تتو؛ دوستان را در
 آن خواهی یافت.

تتو درحالی که اشک در چشم می دواند گفت: من او را در
 میان حوریان می بینم. باید خیلی معذب باشد. [اینجا مقداری
 طنز بیجا به کار برده است].

«تتو با بیان غم آوری گفت: بنابراین برای آفتی دادن
 مذاهب، شما دو نفر بیش نیستید.

ربی پاسخ داد: به اتفاق تو می شویم سه نفر ما در اورشلیم
 منتظر تو خواهیم ماند. خودت خوب می دانی، سال آینده در
 اورشلیم برایت پیش گویی کرده ام که تو آزاد خواهی شد. باید
 بیایی.

تتو گفت: این ایده را بسیار می پسندم. من باز خواهم گشت
 و مثل سلیمان، همه کار خواهم کرد؛ البته وقتی تحصیلاتم را
 تمام کردم».

صفحه ۶۶۴ را ببینید!

«تتو گفت: بهترین سفر بود.»
 روی این نکته هم توجه کنید! می دانید این داستان چقدر
 طول کشید؟
 نه ماه.

و آخرش بعد از نه ماه، تتو تولد دوباره ای پیدا می کند!
 «بهترین سفر بود. این سفر جان مرا نجات داد. و حالا
 می پرسی آن را فراموش نخواهم کرد؟ عمه مارتای مهربان
 ساده لوحم».

باغبان درباره غذایی که باید به درخت داد، بشود عقیده و سلیقه
 ویژه دارد. برای باغبان اولی خون حیوان برای چینی شراب
 و خرده های نان، برای سومی فقط آب، پیرای چهارمی آب
 معدنی، برای پنجمی آب تصفیه شده. ششمی فقط آتش برای
 سوزاندن برگ های پژمرده، برای هفتمی فقط هوا بهترین غذای
 درخت است. خلاصه، نزاع بین کسانی است که روش خود را
 برای حفظ محیط زیست بهتر از دیگران می دانند. تکدام از
 این باغبانان، روزی نظریه خود را بر سر سون ترو می کشید.
 این اغذیه برای حفظ و مراقبت از درخت، منتشر می کنند. هیچ
 درهم می شود، و هر یک از مذاهب به دفاع از عقیده و نبرد در
 راه حفظ آن می پردازد».

باز تتو می گوید: «درخت، درخت است. و کارش شاخه بر
 آوردن. و می دانی بر سر درخت چه می آید؟ آن را هرس نکنند
 ناتوان می شود و به تحلیل می رود. وقتی تصادفاً یک شاخه اصلی
 درخت دیگر برگ نداد آنوقت باغبان جدیدی فرا می رسد تا آن را
 قطع کند. و در هر بار، درخت دوباره رو به رشد می گذارد. وقتی
 یهودیت یا بودائیسیم خشک می شود، باغبان تازه ای به نام عیسی
 پدید می آید و شاخه مرده را می برد. و آنگاه به جای یک شاخه،
 دو شاخه زیبا می دهد: یکی کهنه، یکی نو، وقتی شاخه مسیحیت
 از کپک پوشیده می شود.

توجه کنید! به خلاف مسلمات تاریخی، اسلام نمی آید!
 لوتر باغبان، با یک ضربه، شاخه را از جا می کند. و این
 شاخه، به شکل مشابه، باز ساخته می شود. وقتی شاخه دیگر در
 بهار رشد و بالندگی نمی کند، بودای باغبان از راه می رسد و به
 تمیز کردن می پردازد. و این روند، تمام شدنی نیست.

هم خاتمیت اسلام را نفی می کند و هم اصلاً در این
 سیر تاریخی آشکار، اسلام را حذف می کند! می گوید اصلاح
 مسیحیت، با اسلام نیست. (درحالی که اصلاح یهودیت را
 مسیحیت ذکر می کند). اصلاح مسیحیت، فرقی جدید آن است.
 و یا راجع به حضرت مسیح می گوید «او تنها باغبانی است که
 می گوید از کجا آمده است. و این ضرورت در میان است که او
 را باور کنیم. من نمی دانم، اما تو می دانی. من به تمام درخت
 علاقه مند، اما بر یک درخت، بسی حوادث می گذرد».

در صفحه های ۶۶۲ و ۶۶۳ آمده است: «در میان بومیان
 استرالیا مذهبی پدید آمد به اسم مذهب معموله ها».

می گوید زمانی که انگلیسیها در استرالیا از کشتی پیاده
 می شدند با خودشان آذوقه هایی داشتند که در جعبه هایی بود.
 یعنی جعبه ها پر از خوراکیها و چیزهای خوب دیگر بود. بعد از
 آن، بومیان استرالیا، هرچه را که خودشان داشتند از بین می بردند
 و در انتظار معموله ها می ماندند. از این رو، «محموله پرست»
 شدند. و اینجا، تتو درباره آن، با نوعی ذوق زدگی حرف می زند.

در آخر سفر، تمام راهنماهای دینی تتو، در یونان، در همان
 شهری که مادر بزرگ او در آن هست جمع می شوند. تتو می گوید:
 «همه تان آمده اید. این بهترین «محموله» دنیاست».

«محموله» درست است. یک تن کم است. شیخ سلیمان
 کجاست؟

همه هستند، غیر از آن شیخ مسلمان.
 جالب این است که همه کسانی که اسلام را به او معرفی
 می کنند زن هستند، به غیر از شیخ سلیمان. همه شان خوشگل اند.
 یک نفر آنها با یک مرد مسیحی ازدواج کرده (!)، و همه اصل
 عرفان متمایل به تصوف، و اصل تساهل و تسامح هستند. شیخ
 که روی ریشه ها تأکید بیشتری داشته، مرد.
 - درست است، یک تن کم است. شیخ سلیمان کجاست؟

